تجربه‌ای که راه آینده شد

■ فخرالسادات موسوی
مدیر دبستان دخترانهٔ دورهٔ دوم ناحیهٔ ۱





فخرالسادات موسوی دارای مدرک کارشناسی ارشد تکنولوژی آموزشی است و بیش از ۳۲ سال سابقهٔ فعالیت در آموزش‌وپرورش دارد. وی فعالیت حرفه‌ای خود را از سال ۱۳۷۲ در مدرسه‌های دولتی آغاز کرده و در طول این سال‌ها، ۶ سال سابقهٔ تدریس و ۲۶ سال سابقهٔ مدیریت آموزشی داشته است.
موسوی پس از بازنشستگی از آموزش‌وپرورش، فعالیت حرفه‌ای خود را در حوزهٔ تعلیم‌وتربیت ادامه داده و اکنون به مدت دو سال است که مدیریت دبستان دخترانهٔ جوادالائمه (ع) را بر عهده دارد.

تقدیم

به همهٔ معلمانی که در روزهای ناپایدار، پیش از آنکه درس بدهند، امید را به خانه‌های دانش‌آموزان بردند و به همهٔ کودکانی که به ما آموختند مدرسه فقط یک ساختمان نیست، بلکه جایی برای دوست‌داشتن و دوست‌داشته‌شدن است.

مقدمه

گاهی زندگی بزرگ‌ترین درس‌های خود را نه در روزهای آرام، بلکه در روزهای دشوار به انسان می‌آموزد. سال‌ها در مدرسه زندگی کرده بودم؛ شش سال آموزگار و بیست‌وشش سال مدیر. تصور می‌کردم مدرسه را به‌خوبی می‌شناسم؛ جایی که هر صبح با صدای زنگ، خنده‌کودکان، گفت‌وگوی معلمان و شور یادگیری جان می‌گرفت؛ اما بحران کرونا هجوم آورد و مدرسه در سکوت فرو رفت. کلاس‌ها خالی شد، راهروها آرام گرفت و آموزش ناگهان از کلاس درس به خانه‌ها منتقل شد. روزهایی آمدند که دلم برای صدای دویدن بچه‌ها، خنده‌هایشان، زنگ تفریح و حتی گلایه‌های همکارانم از شلوغی کلاس‌ها تنگ می‌شد. اگر امروز از «تربیت همه‌جانبه در شرایط ناپایدار» سخن می‌گویم، نه از دل کتاب‌ها، بلکه از دل تجربه‌هایی می‌گویم که با تمام وجود زندگی‌شان کرده‌ام.

وقتی مدیر مادر شد

در همان روزها، من فقط مدیر مدرسه نبودم؛ مادری بودم که دخترش در کلاس سوم ابتدایی درس می‌خواند. او بیش از همیشه به حضور من نیاز داشت؛ اما مدرسه نیز چشم‌انتظار تصمیم‌ها و همراهی من بود. گاهی در فرصت‌هایی که به دست می‌آمد، کنار دخترم می‌نشستم تا کلاس مجازی‌اش را دنبال کنم.
همین جا بود که اتفاقی زیبا افتاد. برای نخستین بار، یکی از همکارانم را نه از پشت میز مدیریت، بلکه از نگاه یک مادر دیدم. آرامش صدایش، صبوری‌اش، دقتش در آموزش و مهربانی‌اش با کودکان مرا به فکر فرو برد. با خود گفتم: «ما مدیران گاهی آن‌قدر درگیر برنامه‌ها و بخشنامه‌ها می‌شویم که فرصت دیدن زیبایی معلمی را از دست می‌دهیم.» آن روزها یاد گرفتم باید تلاش‌های خاموش معلمانم را ببینم و از آن‌ها قدردانی کنم.

تربیت فقط آموزش نبود

هر روز من و معاونان مدرسه دربارهٔ وضعیت دانش‌آموزان گفت‌وگو می‌کردیم. نگرانی ما فقط درس نبود. نگران حال دل بچه‌ها بودیم؛ آیا کودکانی که ساعت‌ها در خانه مانده‌اند، احساس تنهایی نمی‌کنند؟ آیا کم‌تحرکی، اضافه‌وزن و دوری از دوستان روحیهٔ آنان را تغییر نداده است؟ همان روزها بود که معنای واقعی تربیت همه‌جانبه را بهتر فهمیدم. تربیت یعنی توجه به جسم، روان، احساس، امید و روابط انسانی.
باور داشتم اگر ارتباط مدرسه با دانش‌آموزان قطع شود، بخشی از تربیت نیز از دست خواهد رفت. هر روز با تعدادی از دانش‌آموزان تماس می‌گرفتم. گاهی فقط می‌خواستم بپرسم: «حالت خوب است؟»

دخترم با خنده می‌گفت: «مامان، چقدر حوصله داری!» و من در دلم می‌گفتم: «این بچه‌ها هم دخترهای من هستند.» کم‌کم پیام‌های محبت‌آمیزشان آغاز شد. گل، قلب، شکلک‌های کودکانه و... . من هم با همان زبان کودکانه پاسخشان را می‌دادم. امروز باور دارم گاهی پیامی محبت‌آمیز اثر ماندگارتری از یک ساعت تدریس دارد.

واما درسی از یک واژه

در همان روزهای ابتدایی کرونا و آموزش مجازی، یکی از همکاران فرهنگی‌ام هنگام تدریس، واژهٔ «آنلاین» را به اشتباه «آیلان» تلفظ کرد. فیلم کوتاهی از آن کلاس منتشر شد و برخی او را مسخره کردند.

این اتفاق برای من تلخ بود؛ نه به خاطر تلفظ اشتباه یک واژه، بلکه به این دلیل که فراموش کرده بودیم پشت آن صفحهٔ نمایش معلمی ایستاده است که با همهٔ وجود تلاش می‌کند آموزش را زنده نگه دارد. آن روز بیش از همیشه فهمیدم که فناوری، بدون اخلاق، نمی‌تواند به تربیت انسان‌های بهتر کمک کند.



تجربه‌ای که راه آینده شد

پس از گذر از بحران کرونا، وقتی دوباره مدرسه‌ها مدتی غیرحضوری شد، دیگر غافلگیر نبودیم. این بار، علاوه بر حضور در کلاس‌های مجازی، بیش از گذشته با دانش‌آموزان ارتباط گرفتیم، حالشان را پرسیدیم و تلاش کردیم احساس تعلق آنان به مدرسه حفظ شود. تجربه به ما آموخته بود که در شرایط ناپایدار، مهم‌ترین سرمایهٔ مدرسه، اعتماد و ارتباط با دانش‌آموز و خانواده است.

سخن پایانی

امروز که به آن روزها می‌اندیشم، احساس می‌کنم بحران‌ها بیش از آنکه مدرسه را تغییر دهند، نگاه مرا تغییر دادند. آن روزها بیش از هر زمان دیگری فهمیدم که مدیریت مدرسه، برای من فقط ادارهٔ مجموعه‌ای آموزشی نبود؛ شکل دیگری از مادری‌کردن بود. روزهایی که گاه شنونده بودم و همدل، گاه تکیه‌گاه دانش‌آموز و گاه حامی معلم.

اگر امروز از آن روزها درسی با خود آورده باشم، این است که تربیت همه‌جانبه، پیش از آنکه به کتاب و کلاس وابسته باشد، به حفظ پیوندهای انسانی میان معلم، دانش‌آموز، خانواده و مدیر وابسته است. در شرایط ناپایدار، مدرسه را نه دیوارهایش که دل‌هایی زنده نگه می‌دارند که برای کودکان می‌تپند. مدرسه را نه با بخشنامه‌ها، بلکه با رابطه‌ها می‌توان اداره کرد و من این حقیقت را در روزهای ناپایدار زندگی آموختم. ■



■ دبیرستان دخترانهٔ دورهٔ اول:

• **حسرتِ یک خداحافظی:** حسرتِ تمام شدن آن سال تحصیلی و خداحافظی نکردن با معلم علوم مهربانمان، تا همیشه در گوشه‌ای از قلبم باقی خواهد ماند.

انعکاس ناگفته‌ها

کلاس درس در محاصرهٔ بحران

■ **نجمه مسعودی**
دبیر ریاضی دبیرستان دخترانهٔ دورهٔ اول



نجمه مسعودی، دارای مدرک کارشناسی و کارشناسی ارشد ریاضی از دانشگاه یزد، از دبیران ریاضی متوسطهٔ دورهٔ اول در مجتمع آموزشی جوادالائمه (ع) است. وی از سال ۱۳۸۶ تاکنون با این مجموعه همکاری داشته و در طول این سال‌ها به تدریس ریاضی پرداخته است.

تاریخ امتحان ریاضی، نهم اسفندماه بود. آن روز، بچه‌ها مشغول امتحان بودند و سکوت سنگینی فضای سالن‌های مدرسه را پر کرده بود که پیامکی تلفن همراهم را لرزاند: «جنگ شد!»

دوستی دارم که اعتراف می‌کند هر وقت سروکلهٔ بحرانی در زندگی‌اش پیدا می‌شود، در همان لحظه به دنبال چاره می‌گردد و تمام انرژی‌اش را برای حل مشکل صرف می‌کند؛ اما پس از رفع بحران، به سوگواری می‌پردازد و زمان می‌برد تا دوباره خودش را پیدا کند. **شما، به‌عنوان معلم، با بحران جنگ و آموزش مجازی چه کردید؟** چگونه کلاس را با وجود صدای جنگنده‌ها مدیریت می‌کردید؟ با ترس بچه‌ها چگونه مواجه می‌شدید؟ چگونه دانش‌آموزانی را که تا صبح پیگیر اخبار جنگ بودند یا در شبکه‌های اجتماعی پرسه می‌زدند، دوباره به کلاس و درس برمی‌گرداندید؟

آیا تا به حال کلاس یا دانش‌آموزانی داشته‌اید که در کلاس حضوری به‌خوبی همکاری می‌کردند، اما در کلاس برخط ساکت می‌شدند و به‌سختی در بحث‌ها مشارکت می‌کردند؟ وقتی پیگیر می‌شدید، متوجه می‌شدید که برخی از بچه‌ها از گپ‌ها یا عکس‌های همکلاسی‌هایشان اسکرین‌شات می‌گرفتند و آن را دستاویز تمسخر یا آزار قرار می‌دادند. همین موضوع، جسارت حرف‌زدن و مشارکت را از کلاس می‌گرفت. شما با قلدری‌های مجازی چه می‌کردید؟ کلاس مجازی به کلاس شیشه‌ای می‌ماند؛ انگار خانواده وسط کلاس شما نشسته است. اعضای جدیدی که دلشان می‌خواهد فرزندشان متفاوت‌تر از بقیه دیده شود. با این اعضای جدید کلاس چه می‌کردید؟

موج تازه‌واردها را که پشت سر می‌گذاشتیم، تازه با توفان تصمیم‌گیری‌های لحظه‌ای و نوسان‌های مدیریتی روبه‌رو می‌شدیم؛ مثل صبحی که تصمیم بر برگزاری حضوری امتحانات

...ادامه در صفحه بعد